

زبان فردوسی

دکتر محمدجواد شریعت

استاد دانشگاه آزاد واحد نجف آباد

□ از حسنین هیکل، روزنامه‌نویس و محقق مصری در منزل مرحوم جواهرکلام وقتی می‌پرسند: چرا کشور مصر نتوانست در زمان ضعف خلفای عباسی یعنی دو قرن پس از تسلط اعراب زبان و فرهنگ خود را احیا کند، ولی ایران به این کار دست زد و موفق هم شد؟ این روزنامه‌نویس و محقق دقیق جواب می‌دهد که «مصری‌ها مانند شما ایرانی‌ها فردوسی نداشتند» و همه‌ی حاضران را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد و به تحسین وامی‌دارد. ارزش حقیقی فردوسی را می‌توان از زبان چنین کسانی دریافت و به روان فردوسی بزرگ درود فرستاد.

محققین ایرانی، فردوسی را بزرگ‌ترین داستان‌سرای ایران بلکه جهان می‌دانند و بیش‌تر از زاویه‌ی داستان‌سرای به این شاعر نامبردار نگاه می‌کنند و تحقیقات خود را در این زمینه ادامه می‌دهند، در حالی که بعد دیگر و شاید مهم‌تر او خدمتی‌ست که به زبان فارسی کرده است و در این زمینه اگرچه کارهایی هم صورت گرفته است، اما این کارها مختصر و پراکنده بوده است. در حالی که قسمت مهم سبک‌شناسی، شاهنامه بررسی لغات و اصطلاحات این دفتر ارجمند است، ضمن این‌که با تامل در زبان فردوسی می‌توان در ساختن لغات، ترکیبات و اصطلاحات تازه از این منبع گسترده استفاده‌ها کرد و فیض‌ها برد.

این بنده اکنون، نمونه‌ی کوچکی از این بررسی را به‌نظر خوانندگان گرامی می‌رسانم و در مقابل لغات و اصطلاحات کنونی، لغات و اصطلاحات شاهنامه را قرار می‌دهم تا ارزش کل تحقیق آشکار شود و در این کار از کتاب لغت شاهنامه‌ی عبدالقادر بغدادی استفاده کرده‌ام که اخیراً انجمن آثار و مفاخر فرهنگی آن را منتشر ساخته است و من در حال بررسی آن هستم و در آینده‌ی نزدیک نقدی بر آن خواهم نوشت.

آسیاب / آسیا: آسیاه

سوی شهر شد شاد دل با سپاه

شب تیره آمد سوی آسیاه

ج ۷، ص ۳۳۱، ب ۴۴۵

آغوش، راست و چپ سینه [نه خود

سینه]: بر

بزد بربر و سینه‌ی اشکبوس

سبک آن زمان دست او داد بوس

ج ۴، ص ۱۹۷، ب ۱۳۰۳

آمیر: آمیغ

میامیغ با راستی کژ روی

کهن چیز باشد پدید از نوی

ج ۸، ص ۲۵۶۸، ب ۴۳

آمیزش کردن [معاشرت کردن]:

برآغاریدن، برآغشتن

اگر شاخ بدخیزد از بیخ نیک

تو با شاخ بد بر میاغار و یک

ج ۲، ص ۷۶، ب ۵

[ویک = ای نیکبخت]

احترام و توقیر: آزرَم:

کنون خیره آزرَم دشمن مجوی

بدین بارگه بر میر آب‌روی

ج ۳، ص ۶۵، ب ۹۸۹

سیاوش را دل پر آزرَم بود

ز پیران رُخانش پر از شرم بود

ج ۳، ص ۹۹، ب ۱۵۱۸

آر: آرَه

چو خَسَـتو نیاید به بند و کمر

ببِـرَم میانش به برنـده ار

ج ۳، ص ۳۱، ب ۴۳۸

اسب: بارگ، بارگی، باره

کنون رستم آن بارگش کوفتست

ز راه و ز رنج اندر آشوفتست

ج ۴، ص ۱۹۲، ب ۱۲۲۳

برانگیخت آن بارگش را ز جای

سوی لشکر خویشتن کرد رای

ج ۴، ص ۲۱۲، ب ۶۱

چو بر تیز رو بارگی برنشست

برفت اهرمن را به افسون بیست

ج ۱، ص ۳۷، ب ۴۷

پی باره‌یی کو چماند به جنگ

نماید بر آن روی جنگی پلنگ

ج ۱، ص ۱۸۱، ب ۷۱۲

اسب یدک: بالا، بالاد، بالای

فرود آمد از کوه و بالای خواست

همان جامه‌ی خسرو آرای خواست

ج ۱، ص ۱۴۶، ب ۱۵۵

به پیشش ز بالاد هفتاد و پنج

که در گاه کار آمدندی به خنج

ز بهر جودن اسب بالای خواست

همان جامه‌ی خسرو آرای خواست

ج ۳، ص ۶۷۴، ب ۲۵۷۳ (بروخیم)

اطراف دهان: بُنْفُوز

چو رستم بدان اژدهای دژم

بدان یال و بُنْفُوز و آن دود و دم

ج ۲، ص ۹۷، ب ۳۸۸

انتظار بدی: بیم [متضاد امید: انتظار

نیکی]

نشست از بر اسب تازی سمند

همی رفت ترسان ز بیم گزند

ج ۸، ص ۳۵۷، ب ۸۷۸

اندازه: انداز

اگر بشمری نیست انداز و مر

همی دز تبیره شود گوش کر

ج ۴، ص ۱۷۱، ب ۸۹۲

باشید: بید

به گردان چنین گفت: بیدار بید

بدین فرخی فال ما یار بید

ج ۶، ص ۳۸۸، ب ۱۳۹

برگ: بلگ

به مرز کروشان همه هرچه بود

ز بلگ درخت و زکشت و درود

ج ۵، ص ۲۴۷، ب ۲۱۰

بزم، مجلس شراب: بگماز
به بگماز بنشست یک روز شاه
همیدون بزرگان ایران سپاه
ج ۵، ص ۹، ب ۴۴
تو با این سواران بس ارجمند
بیاری دل را به بگماز چند
ج ۶، ص ۲۳۶، ب ۳۰۲
بلا: پتیاره
مگر مرگ کز مرگ خود چاره نیست
بتر تر ز مرگ ایچ پتیاره نیست
ج ۴، ص ۹، ب ۱۲
بلند، رفیع: بَرز
بسینید بالای بَرز مرا
بر و با فر و تیغ گرز مرا
ج ۴، ص ۱۸۲، ب ۱۰۸۷
میانجی نخواهی به جز تیغ و گرز
منش برز داری و بالای بَرز
ج ۴، ص ۱۴، ب ۹۵
بنای روی به ویرانی نهاده: آزرده
سپهبد همی گرد لشکر بگشت
از آن طاق آزرده اندر گذشت
ج ۶، ص ۳۸۳، ب ۱۶۰
بوی: بوی
کنم تازه آیین ضحاک را
بوی مشک سارا کنم خاک را
ج ۱، ص ۳۴۵، ب ۱۶۰
بیخ، ریشه: بُنه
همه تخمشان از بُنه برکنیم
به بوم و به بر آتش اندر زنیم
ج ۴، ص ۱۲۴، ب ۱۴۰
بیداری: یاد
که افراسیابش به سر برنهاد
نبودی جدا ازو به خواب و به یاد
ج ۴، ص ۷۸، ب ۱۰۹۹
پرورنده و تربیت کننده: پروردگار
ز گیتی هنرمند خامش تویی
که پروردگار سیاهش تویی
ج ۳، ص ۴۱، ب ۶۰۱
تالاب: آبگیر
بر این سان تنش را بخرم به تیر
که از خون او گشت خاک آبگیر
ج ۶، ص ۲۹۱، ب ۱۲۰۵
ترسناک، مخوف: پتیاره
جهانی بر آن کوه نظاره بود
که آن اژدها زشت و پتیاره بود
ج ۱، ص ۲۰۴، ب ۱۰۴۷

ترسو، کم جرات: بددل
دل مرد بددل گریزان ز تن
دلیران ز خفتان بریده کفن
ج ۴، ص ۱۹۳، ب ۱۲۵۳
تُرنج، بالنگ: بادرنگ
یکی نامه فرمود پُرخشم و جنگ
زبان تیز و رخساره چون بادرنگ
ج ۲، ص ۶۴، ب ۹۸۲
تکبر و غرور: با دودم
بیاراست آن جنگ را پیلسم
همی راند چون شیر با باد و دم
ج ۳، ص ۱۸۵، ب ۲۸۲۲
توانایی، قدرت: پایاب
اگر خود ندارند پایاب جنگ
بریشان کنم روز، تاریک و تنگ
ج ۴، ص ۱۶۴، ب ۷۷۱
توانایی، قدرت: پای و پر
ستودان همی سازش زال زر
ندارد همی جنگ را پای و پر
ج ۲، ص ۱۴، ب ۱۳۵
جام شراب: بلبل
زواره چو بلبل به کف برنهاد
هم از شاه کاووس کی کرد یاد
ج ۲، ص ۱۶۱، ب ۵۳۴
جاودان، جاوید: انوشه
بدو گفت پیران که ای شهریار
انوشه بزی نابود روزگار
ج ۳، ص ۷۲، ب ۱۱۰۶
جدّ مادری: پدر مادر
از افراسیاب آن سپهدار چین
پدر مادر شاه ایران زمین
ج ۵، ص ۲۶۴، ب ۴۷۴
جنگی، جنگجو: پرخاشخر
دو پرخاشخر با یکی تُندخو
گرفتند پُرسش نه بر آرزو
ج ۱، ص ۱۰۱، ب ۳۶۲
چوب: با هو
ببیردند بسیار با هو و تخت
نهادند بر تخت زیبا درخت
ج ۶، ص ۳۳۶، ب ۲۴۷
حاجت و موافقت: بایست
گر اکنون که یزدان بود یارمند
بگردد به بایست چرخ بلند
ج ۴، ص ۲۸۱، ب ۱۱۲۱

حوض [یا چتری شبیه به حوض]: آبگیر
طبق های زرین پُر از مشک ناب
به پیش اندرون آبگیر گلاب
ج ۵، ص ۸۳، ب ۱۴۸۰
خرم: پدram
نمانم که کیخسرو از بخت خویش
شود شاد و پدram بر تخت خویش
ج ۴، ص ۲۷۸، ب ۱۰۸۰
خشمگین [حیران...]: آرغده یا آرغنده
سرپرده ی سبز دیدم بزرگ
سپاهی به کردار آرغده گرگ
سوی رزم آمد چو ارغنده شیر
کمدی به بار و سمدی به زیر
ج ۴، ص ۲۸۲، ب ۱۱۳۸
خورشید: پَرُو
به بالای تو در چمن سرو نیست
چو رخسار تو تابش پَرُو نیست
ج ۱، ص ۱۶۱، ب ۳۸۹
درنگ کردن و منتظر بودن: پاییدن
تو امروز پیش صف اندر میای
یک امروز و فردا مکن رزم رای
ج ۴، ص ۲۳۸، ب ۴۵۸
دسیسه و حيله: آب در زیر کاه
ز گفت سیاهش بخندید شاه
نبد آگه از آب در زیر کاه
ج ۳، ص ۲۰، ب ۲۳۹
دشت: بوم
نیاسود یکی تن ز بوم شکار
همان یک سواره، همان شهریار
[نسخه ی بدل: ز خورد و شکار]
ج ۵، ص ۳۵۹، ب ۲۱۰۱
زاری و تضرع: آز
فرود آمد از نامور بارگی
به یزدان نمود آز و بیچارگی
ج ۶، ص ۱۲۱، ب ۸۹
زمینه: بوم
بفرمود صد جامه دیبای روم
همه پیکرش گوهر و زر بوم
ج ۵، ص ۸۴، ب ۱۲۹۹
ساکن و بی حرکت: آرمنده
ز دریای آرمنده برخاست موج
سپاه اندر آمد همی موج موج
ج ۸، ص ۲۳۹، ب ۳۲۰۸

کلام خدا با زبان دری

✧ تورج نگهبان

برافراز سر، ای ابرمرد طوس
جهانی تو را آمده پای بوس
به تخت جهان سخن تکیه زن
دوباره بیفزای قدر سخن
هشیوار دارد در این سالها
«دری» را شکسته پر و بالها
رسیده است بس پارسی را زیان
هم از پور ایران هم از تازیان
گمان نیست ایرانی راستین
به میراث شهنامه تا زد چنین
به فرموده‌ی سعدی نامور
بزرگ ادب تاجدار هنر
«بزرگش نخوانند اهل خرد
که نام بزرگان به زشتی برد»
بگو تا چه داری بیار از خرد
که گوش نیوشنده زو برخورد
به چنگ خرد پارسی ساز کن
کنون وقت آن است آغاز کن
ز نو ارج شهنامه را بازگو
به پایان چو آمد از آغاز گو
روان پژوهندگان زنده کن
«دری» را سرآغاز آینده مکن
بگو ای سرافراز نیکو نژاد
«چون ایران نباشد تن من مباد»
در انداز طرحی غرورآفرین
ز نام‌آوری‌های ایران‌زمین
برون مرز گویش ز اندازه کن
مر ایران زمین را پُرآوازه کن
که ایران ز نو مهد شیران شود
«دریخ است ایران که ویران شود»
در علم و فرزاندگی باز کن
به بال و پر عشق پرواز کن
ره عشق هموار کن بی‌هراس
به ایرانی پاک یزدان شناس
پی افکن به آیین نوآوری
«کلام خدا» با زبان «دری»
تو را خامه در کف توانا بود
«توانا بود هر که دانا بود»
در این نامه پرواز جان برگزین
بیارای بر «رخش» جان برگ و زین
در آیینه‌ی جان خدا را ببین
نگهبان ارض و سما را ببین

به آورد گه رفت با دار و برد
ج ۴، ص ۲۰۲، ب ۱۴۰۳

گران‌بها: بهاگیر

دوباره بهاگیر و دوگوشوار

یکی طوق پُر گوهر شاهوار
ج ۸، ص ۲۵۳، ب ۳۴۲۵

گردن: بار

به خواهشگری رفتم ای شهریار

وگر نه سرش را بکندی ز بار
ج ۳، ص ۲۳۵، ب ۳۵۷۱

مکان، قرارگاه: آرام

به مردی نشیند به آرام تو

ز تاج و کمر بسترد نام تو
ج ۱، ص ۷۳، ب ۳۸۲

مکر و حيله: بند

بسی گشته‌ام در فراز و نشیب

نیم مرد گفتار بند و فریب
ج ۲، ص ۲۳۳، ب ۸۴۱

مکر و حيله: افسوس

که چندین به افسوس خوردی خزر

کنون روز آسایش آمد به سر
ج ۶، ص ۵۰، ب ۶۶۳

مواظب، بیدار، هوشیار: آژیر

ز بدخواه روز و شب آژیرباش

شب و روز با ترکش و تیر باش
ج ۵، ص ۲۳۵، ب ۱۶۸۹

موافق: آب‌دندان

اگر آب‌دندان بود میزبان

بدان شهر خرم دو هفته بمان
ج ۳، ص ۱۱۷، ب ۱۸۰۳

ناتوان و بی‌تاب: پتیاره

همه زیر فرمانش بیچاره‌اند

که با سوزش و درد پتیاره‌اند
ج ۲، ص ۱۵۲، ب ۳۹۰

نسب و نژاد: پرور

بدو گفت من خویش گرسیوزم

به شاه آفریدون کشد پرورم
ج ۳، ص ۸، ب ۳۵

نعره و فریاد: باد تند

به الکوس بزد یکی باد تند

کجا دست شد سست و شمشیر کند
ج ۲، ص ۱۶۵، ب ۵۸۹

* ابیاتی که دارای علامت سوال است
که در شاهنامه‌ی چاپ مسکو بروخیم نبوده
است ولی در نسخه‌ی عبدالقادر بغدادی
وجود داشته است. شماره‌ی هر بیت مربوط
به شاهنامه‌ی چاپ مسکوست مگر آن که
در پراتز کلمه بروخیم آمده باشد. ■

شبیبه: آسا [نه به‌عنوان پسوند]

[به طهمورث آساست کردار او

نکو رأی و پاکیزه و خوبرو!؟]

شکار کردن: اشکردن

نبودی به گیتی چنین که‌ترم

که هزمان بدو پیل و شیر اشکرم
ج ۱، ص ۳۱۳، ب ۱۷۶

شکوه، اُبهت: آورند

سپاوش مرا هم‌چو فرزند بود

که با فر و با بُرز و آورند بود
ج ۵، ص ۳۹۰، ب ۲۶۱۸

شکوه، اُبهت: آورنگ

نجوید همانا فرنگیس بخت

نه اورنگ شاهی نه تاج و نه تخت
ج ۳، ص ۱۵۷، ب ۲۴۰۱

شنا: آشناه:

بزرگان به دانش بیابند راه

ز دریا گذر نیست بی‌آشناه

ج ۶، ص ۲۴۲، ب ۴۰۳

صحيح و سالم باش: بدرود باش

بدو گفت خسرو که بدرود باش

جهان جاودان تار و تو بود باش

ج ۵، ص ۴۱۱، ب ۲۹۸۲

صدقه: ایزدی

دگر ایزدی هرچه بایست بود

یکی سُرخ یاقوت بد نابسود

ج ۳، ص ۹، ب ۶۴

ضحاک: اژدها

بر آن محضر اژدها ناگزیر

گواهی نوشتند برنا و پیر

ج ۱، ص ۶۲، ب ۱۹۹

طَمَع: اَلچخت

[به اَلچخت خود را میفکن به‌دام

میان دلیران شوی نیک‌نام!؟]

قدر و منزلت: آب

ورا هر زمان نزد افراسیاب

فزون تر بدی حشمت و جاه و آب

ج ۳، ص ۹۴، ب ۱۴۴۳

قناعت و خشنودی: بسند

مکن بیش تر زین دلت را نژند

به دادِ خدای جهان کن بسند

ج ۶، ص ۹۵، ب ۴۳۱

کار بیهوده: بادرَم

[مکن بیگنه بر تن ما ستم

که گیتی سپنج است با بادرَم!؟]

کر و فر: دار و برد

بپوشید رستم سلیح نبرد